هو العلیم

برائت شرعی در قرآن و شرط روشن بودن حکم

نسبت آیات نفی تکلیف با الزام به احتیاط

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ برائت ـ جلسهٔ صدوهفتادوهفتم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

اشکال نائینی به دلالت آیه بر برائت شرعی

راجع به آیهٔ شریفهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾[1] عرض شد اشکال دومی که مرحوم نائینی مطرح می‌کنند، رجوعش به بیان تکلیف و عدم صحت عقاب در قبل از بعث رسل است که معنای آیهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ این است که قبل از بعث رسل خداوند تکلیفی ندارد و ﴿ءَاتَىٰهَا﴾ به معنای تکلیف است؛ یعنی بعث، اتیان به تکلیف و اتیان به حکم منوط به بعث رسل است؛ پس عدم صحت عقاب قبل از بعث رسل با این آیه ثابت می‌شود؛ ولی بحث و کلام در عدم صحت عقاب بعد از ﴿مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ است و بعد از بعث رسل، دیگر عدم صحت عقاب معنا ندارد و صحت عقاب در اینجا حاکم است.

پس مفاد آیهٔ شریفهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾[2] مانند آیهٔ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾[3] می‌شود.

پاسخ آقا ضیاء عراقی بر اساس ابلاغ حکم

راجع به آیه مرحوم عراقی جواب می‌دهند. ایشان می‌فرمایند که اگر منظور از ﴿مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ بلاغ و ایصال حکم به مخاطبین است، خب این با ادلهٔ مثبتین برائت شرعیه موافق است؛ چون قائلین به برائت شرعیه قائل به عدم بلاغ و عدم وصول حکم منجّزاً و بتیّاً به مکلفین هستند.

و اگر منظور از بعث رسل فقط بعث رسل ظاهری است، ولو اینکه آن رسل حکم تکلیفی برای مکلفین به وضع شرعی وضع نکند، اگر این‌طور است، این اشکال راجع به امم سابقه هم لازم می‌آید و ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾[4] راجع به امم سابقه هم این اشکال هست که در امم سابقه اگر بعث رسل مساوی با ابلاغ حکم نباشد، این عقوبت و صحت عقوبت و عذاب در آنجا مخالف با عدل و مخالف با مقتضای این تکلیف خواهد بود؛ پس باید منظور از ﴿مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ ابلاغ و ایصال حکم تکلیفی نسبت به مشافهین و نسبت به مکلفین قرار بدهیم.

این بحث راجع به اشکال مرحوم نائینی و پاسخ مرحوم آقا ضیاء عراقی به ایشان بود؛ البته جواب مرحوم آقا ضیاء جواب درست و صحیح است و همان‌طوری‌که عرض شد، اشکال بر آیه بنا به تقریر مرحوم نائینی وارد نمی‌شود.

---

۱ سوره طلاق (۶۵)، آیه ۷.
ترجمه: «خدا هیچ کسی را جز به مقدار آنچه (توانایی) داده تکلیف نمی‌کند.» (محقق)
۲ سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶؛ *امامشناسی*، ج ۱، ص ۱۱۲:
«تکلیف نمی‌کند خداوند به کسی مگر به اندازهٔ سعه و گشایش او.»
۳ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۵؛ *امامشناسی*، ج ۱۸، ص ۲۹۹:
«ابداً دأب و دَیدن ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.»
٤ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۵؛ *امامشناسی*، ج ۱۸، ص ۲۹۹:
«ابداً دأب و دَیدن ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.»

تفسیر صدر از تکلیف به معنای کلفت

مرحوم صدر بیانی در اینجا دارند که آن بیانشان خالی از لطف نیست؛ این است که ایشان در این آیه می‌فرمایند که باید ما ببینیم منظور از ﴿يُكَلِّفُ﴾ که تکلیف است در این آیه چیست؟ آیا منظور از این تکلیف عبارةٌ أخرىٰ حکم شرعی است یا منظور از تکلیف فقط کلفت به معنای تحمیل است؟ کدام‌یک از این دو است؟ چون ممکن است بگوییم که تکلیف به معنای حکم شرعی است یا یک‌وقت بگوییم که تکلیف به معنای کلفت است و به معنای تحمیل است و به معنای اجبار است.

ملازمه کلفت با حکم شرعی

البته این معنا معنای صحیحی است و درست است؛ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ﴾ از کلفت می‌آید که کلفت به معنای تحمیل است که جنبهٔ اثبات یا جنبهٔ نفی است؛ ولی صحبت در اینجا بر این است که حکم شرعی هم موجب کلفت است. مکلف مخیر بین نفی و اثبات است، ما لم یُجبَر علیٰ أحد الطرفین و إذا أُجبِر علیٰ أحد الطرفین یصیرُ مکلفاً ذا کلفةٍ.

بنابراین اگر ما مفاد آیه را هم به معنای کلفت بگیریم، این کلفت ملزوم یک حکم شرعی است که آن حکم شرعی جهت اثباتی یا جهت نفیی دارد؛ به عبارت دیگر، یا در شبههٔ وجوبیه است یا در شبههٔ تحریمیه است و در اینجاست که کلفت پیدا می‌شود؛ بنابراین باز مسئله در اینجا خیلی تفاوت نمی‌کند.

احتمالات موصول و حدود توان مکلف

البته از نقطه‌نظر اشکالات و احتمالاتی که مرحوم نائینی مطرح کردند که منظور از موصول یا مال است یا اینکه منظور از موصول فعل مکلف است یا اعم از مال و فعل مکلف است، نسبت به این قضیه درست است؛ معنای کلفت این است: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾؛ أی لا یُجبِرُ الله أحداً إلاّ بِمقدارِ الذی آتاها، یعنی علیٰ حدودِ سعتِهِ و علیٰ حدود ظرفیته. خب از این نظر درست است؛ ولی این ملازم با حکم شرعی هم خواهد بود.

نسبت آیه نفی تکلیف با ادله احتیاط

نکته‌ای که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند این است که با توجه به ادلهٔ مثبتهٔ احتیاط شرعی، آیا آیه حاکم بر ادلهٔ احتیاط است یا محکوم ادلهٔ احتیاط است؟ راجع به ادلهٔ احتیاط ان‌شاءالله اگر خدا توفیق بدهد، در بحث اشتغال در آنجا ادلهٔ احتیاط را ذکر می‌کنیم؛ البته در خود بحث برائت هم ادله ذکر خواهد شد و موارد معارض با برائت و منافی با برائت بر طبق قائلین به احتیاط که معظم آنها اخباریین هستند، در این موارد آن ادلهٔ منافی با برائت در خود بحث برائت ذکر خواهد شد.

حالا به‌نحو اجمال عرض می‌کنم؛ صحبت در این است که آیه که می‌تواند دلیل برای برائت شرعیه باشد، با توجه به ادلهٔ احتیاط که مثبت احتیاط هستند، در تعارض با ادلهٔ احتیاط چه حکمی را دارد؟ آیا حاکم است یا محکوم؟ ایشان در اینجا می‌فرمایند که ما به دو نحو می‌توانیم آیه را تفسیر کنیم. بنا بر هرکدام از این دو نحو ارتباط آیه و نسبت آیه با ادلهٔ احتیاط متفاوت است:

حکومت ادله احتیاط بر نفی کلفت به سبب تکلیف

یکی اینکه قائل باشیم بر اینکه منظور از آیهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ معنایش تکلیف به سبب مورد است. در مورد عدم حکم یا به‌واسطهٔ فقدان نص یا اجمال نص یا تعارض نص که ما اضافه کردیم، در هرکدام از اینها عدم الحکم در مورد لحاظ شده است؛ پس کلفت تعلق به سبب مورد می‌گیرد؛ یعنی لا یکلف الله مکلفاً و أحداً بِسببِ التکلیف، یعنی الإجبارُ علَی الفعلِ أو الإجبار علَی الترک؛ لا یکلف الله أحداً بِالإجبار فی موردٍ لا یکون فیه حکمٌ.

در اینجا قطعاً با ادلهٔ مثبتهٔ احتیاط محکوم واقع می‌شود. چرا؟ چون ادلهٔ مثبتهٔ احتیاط خودش

موجب کلفت بر تکلیف است و اثبات وجوب می‌کند. ادلهٔ احتیاط اثبات وجوب احتیاط را می‌کنند؛ پس از مانحن‌فیه خارج است.

آیه می‌فرماید که: «در موردی که حکم نیست، ما کلفت بر سبب نمی‌آوریم.» خب حالا در یک موردی ادلهٔ احتیاط می‌گویند: «خود ما حکم هستیم و خود ما در اینجا سبب برای اجبار را بیان می‌کنیم.» بنابراین با این ادلهٔ احتیاط آیه نمی‌تواند تعارض کند؛ ادلهٔ احتیاط حاکم است.

آیه می‌فرماید که: «در آن موردی که حکم شرعی نداریم، در آن مورد ما جدا نمی‌آییم یک سبب برای کلفت را به‌وجود بیاوریم.» حالا ادلهٔ احتیاط می‌گویند: «خود ما حکم و مثبت حکم هستیم.» خود ادلهٔ احتیاط موجب حکم و مثبت حکم است؛ پس وقتی ادلهٔ احتیاط مثبت حکم شد، در اینجا حکم وجود دارد؛ پس زمینه خالی از حکم نخواهد بود.

حکومت آیه بر احتیاط با نفی کلفت از مورد

ایشان می‌فرماید که اگر ما کلفت را به خود مورد بزنیم، معنای آیه این‌طور می‌شود: «لا یکلفُ الله أحداً بِحکمٍ لا یکونُ فی هذا المورد حکمٌ.» در آن موردی که حکم نیست به حکم اوّلی، کلفت در آن مورد نیست؛ یعنی لا تکونُ کلفةً أصلاً فی موردِ المشکوک، فی موردٍ لا یکون فیه حکمٌ أوّلیٌ که کلفت به اصل مورد می‌خورد و به سبب نمی‌خورد که خود سبب، سبب موجبه باشد که ادلهٔ احتیاط باشند یا خبر واحد باشد یا هرچه می‌خواهد باشد، اصلاً موردی که حکم ندارد در آن مورد کلفت نیست. بنابراین اصل ادلهٔ احتیاط را منتفی می‌کند؛ چون ادلهٔ احتیاط موجب کلفت در این مورد خاص هستند و آیه کلفت را در این مورد خاص برمی‌دارد و نفی می‌کند. پس در اینجا آیه حاکم بر ادلهٔ احتیاط خواهد بود.[1]

نقد تفسیر صدر از حکم مورد تردید

ولکن در مطلب ایشان تأمل و نظر هست به‌جهت اینکه بنا بر هر دو قسم، چه کلفت به سبب تکلیف بخورد که ادلهٔ مثبتهٔ تکلیف هستند: خبر واحد یا ادلهٔ احتیاط یا اشتغال یا استصحاب یا هرچه می‌خواهد باشد، یا کلفت به اصل مورد بخورد: لا تکونُ کلفةً أصلاً فی موردٍ لا یکون فیه حکمٌ؛ به هرکدام از این دو تا بخواهیم بزنیم، ما باید ببینیم که منظور از حکمی که شارع جعل کرده است و نفی کرده است چیست؟

شمول حکم نسبت به قرآن و سنت

حکمی را که شارع نفی کرده است ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ یعنی لا یکلف الله نفساً بِالحکم الذی لم یؤت مِن قِبَلِ الشارع. منظور از آن حکم آیا حکمٌ فی کتاب الله است أو حکمٌ فی سُنَّةٍ نبویةٍ و سیرةِ الأئمة علیهم‌السّلام کدام‌یک از این دو است؟

اجمال احکام فقهی در قرآن

اگر منظور از حکم ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ منظور حکم فی کتاب الله است که تسعین بالمأة از احکام الله تعالی فی کتبِ مدوّنة لا یکون فی کتاب الله موجودٌ. اصلاً ما در قرآن حکمی نداریم؛ ده درصد، پنج درصد [در قرآن هست] آن‌هم تازه به‌نحو اجمال است؛ یکی آیات مربوط به ارث است که دو سه تا آیه هست که آن‌هم بعضی از افراد بیان شده است، یکی دیگر از آیات مربوط به حرمت لحم خنزیر و اینهاست و دیگر وجوب صلاة به‌نحو کلی یا حج به‌نحو کلی است.

کدام‌یک از این احکام حج، مفطرات صوم، نواقض حج، امر به معروف و نهی از منکر و امثال‌ذلک و شرایط و... در قرآن هست؟! اصلاً در قرآن موجود نیست. پس منظور ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ

---

۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ***کفایة الأصول***، تعلیقه زارعی سبزواری، ج ۳، ص ۹ ـ ۱۱.

نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ نفسُ الأحكام التی فی القرآن نیست. نفسُ الأحکام منزّل مِن قِبَل الله تعالی إمّا بِلسانِ القرآن و إمّا بِلسان النبی و إمّا بِلسان الأئمة، منظور از ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا﴾ این است، نه نفس احکامی که در قرآن هست؛ ده درصد احکام در قرآن هست و بقیه در قرآن نیست.

اشکال اهل تسنن درباره حرمت موسیقی

اتفاقاً اهل‌تسنن از این نقطه‌نظر بر شیعه نقض وارد می‌کنند؛ در بسیاری از احکام مثل احکام غناء و اینها می‌گویند که: «ما در قرآن نداریم.» و بر مبنای اهل‌تسنن شیعه نمی‌تواند جواب بدهد! حالا از سنت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بخواهید دلیل بیاورید و این حرف‌ها [مطلب دیگری است گرچه] می‌گویند که:

«در سنت پیغمبر اصلاً چنین چیزهایی وجود ندارد و اگر هم باشد، مجمل است و سیرهٔ ائمهٔ شما و آنها را هم قبول نداریم؛ پس این حرمت موسیقی و غناء و اینها از کجا ثابت می‌شود؟!»

همین‌طور خیلی از مسائل دیگری که هست.

تلمیذ: آنها قائل به حرمت هستند؟

استاد: نه‌خیر! خیلی کم هستند که قائل به حرمت هستند؛ یعنی عدهٔ قائلین به حلیت غناء و موسیقی ترجیح دارد بر عدهٔ آنها. در بین فتاوا ابوحنیفه که اصلاً قائل به حلیت و اینهاست و فقط شافعی در بعضی از موارد [فتوای مخالف با آنها دارد].

روایت احتیاط و اثبات حکم شرعی

خلاصه اگر منظور حکمٌ مِن قِبَل الله تعالی إمّا بِلسان النبی إمّا بِلسان الأئمة باشد، اگر امام علیه‌السّلام در یک مورد به‌خصوص امر به احتیاط بکند، آیا یَجوز لَنا أن نقول: «و أنّه لا یکونُ حکمٌ فی هذا المورد»؟ اگر در یک مورد خاص امام صادق علیه‌السّلام بفرمایند: «یَجبُ علیک الاحتیاط» یا: «أخوکَ دینُکَ فاحتَط لِدینِکَ»[1]

یا «تَوقَّف فی هذا المورد، تَوقَّف فی هذا»، یَجوز لنا أن نقول: «نحن لم نُجبَر بِشیءٍ مِن الأحکام الثبوتیة و التحریمیة»؟ ما دیگر نمی‌توانیم این حرف را بزنیم؛ گرچه در اینجا امام علیه‌السّلام حکم مخصوص اوّلی مورد را بیان نکرده است؛ ولی الزام بر فعل یا الزام بر ترک را با لسان «فاحتط» ذکر کرده است؛ خب چه فرقی می‌کند؟!

منظور از مکلف یا الزام بر ثبوت است یا الزام بر نفی است و امام علیه‌السّلام هم این را نقل کرده است و بیان کرده است.

حکومت حکم احتیاطی بر آیه برائت

لازم نیست حتماً بگوید که: «لا یجوز لک شربُ هذا الماء.» إمّا أن یکونَ هذا خمراً و یندرج تحت عنوانِ الخمریة و إمّا أن یکونَ هذا غصباً و یندرج تحت عنوانِ الغصبیة. و امام نمی‌گوید که به چه دلیلی و تحت چه عنوانی است؛ بلکه می‌گوید: «یحرمُ علیک شربه مِن بابِ الاحتیاط.» وقتی که می‌گوید: «یحرمُ علیک شربه مِن بابِ الاحتیاط»، خب این مورد از مانحن‌فیه خارج می‌شود و مانحن‌فیه مورد مشکوک الحکم نسبت به مکلف است و در موارد احتیاط بر فرض تمامیت ادلهٔ ثبوت احتیاط (مرحوم صدر در این فرض مسئله را بیان می‌کند و ما در آنجا مسئله را نقض می‌کنیم) این ادلهٔ احتیاط حاکم بر آیهٔ شریفهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ است به حکومت، نه به ورود.

حالا یا از باب اینکه ما حجت احتیاط را حجت تنزیلی بدانیم یا از باب ورود بدانیم، فرق نمی‌کند که اصلاً آیه ناظر است به هر موردی که لا یکون فیه حکمٌ إلاّ بِالحکم الاوّلی و إمّا بِالحکمِ الثانوی

---

۱ *الأمالی*، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۸۳.

الاحتياطی لا یکون أصلاً فیه حکمٌ. این آیه ناظر به آن مورد است.

اختصاص آیه به موارد فقدان حکم

فرض کنید مواردی که ادلهٔ مثبت احتیاط در آن مورد خاص نیستند، مانند شبهات موضوعیه که در شبهات موضوعیه حتی در کلا الطرفین قائلین به عدم برائت و قائلین به احتیاط، در شبهات موضوعیه قائل به برائت هستند. حالا ما در این مورد می‌گوییم فرض کنید که شک هست بین اینکه اصلاً هذا خمرٌ أو ماءٌ؟ این شبههٔ موضوعیه است مع تمامیة حکم کلا الطرفین؛ در اینجا می‌گوییم که آیه ناظر به این مورد است. آیه ناظر است به مواردی که در آن موارد نه حکم اوّلی [موجود نباشد] و نه حکم ثانوی که به‌نحو احتیاط باشد، آن حکم ثانوی حالا تقیةً أو احتیاطاً و امثال‌ذلک (چون تقیه هم که مثبت است) هرکدام از این دو تا نباشد، آیه در آنجا شامل آن مورد خواهد بود.

آیه فقط شامل این موارد خواهد شد؛ اما در موردی که فرض بر این است که ادلهٔ احتیاط در ظهورشان در وجوب کامل هستند، در ظهور در وجوب یا نص در وجوب تامّ هستند، بر فرض این مورد آن‌وقت بر آیه حکومت خواهند کرد و آیه فقط اختصاص به موارد عدم حکم خواهد داشت؛ مگر اینکه ما اصلاً بگوییم که ادلهٔ احتیاطی نیست. بنابراین تفسیر و توجیه مرحوم صدر نسبت به آیه ناتمام است و فیه تأملٌ!

استدلال به آیه روزه بر برائت شرعی

یکی از آیاتی که می‌توانیم بالملازمه استفادهٔ برائت شرعیه از آن کنیم آیهٔ راجع به افطار صوم شهر رمضان است: ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِ﴾[1] این از آیاتی است که تابه‌حال به آن استدلال نشده است.

حرمت خوردن پس از طلوع فجر

تبیین و استفاده از این آیه و تبیین مدعا بر این اساس است که در آیهٔ شریفه جواز اکل را نسبت به سحور تا تبیّن خیط ابیض از خیط اسود قرار داده است؛ با توجه به این نکته که اکل طعام در طلوع فجر ماه رمضان حرام است و یَجبُ الکفّ عنه؛ یعنی بر فرض ثبوت فجر، اکل طعام در شهر رمضان مثل شرب خمر می‌ماند و هیچ تفاوتی بین اینها نیست؛ تازه شرب خمر کفاره ندارد؛ ولی اینجا کفاره هم دارد و باید شصت مسکین را هم طعام بدهد.

پس با توجه به این قضیه، شبههٔ ما در مورد اکل و شربِ طلوع فجر، شبههٔ تحریمیه است که آیا هذا الشرب و هذا الأکل محرمٌ علینا حَتَّىٰ لم یَتَبَیَّن خیط الأبیض مِن الخیط الأسود أو هذا لیس بِحرامٍ و لابدّ مِن الاحتیاط مثلاً أو یُستحب الاحتیاط؟

تفاوت طلوع فجر با آشکار شدن آن

آیه با صراحت جواز اکل و جواز شرب را با تبیّن می‌دهد. یک‌وقت آیه می‌فرماید: «کلوا و اشربوا حتی خیط الأبیض مِن الفجر»؛ تا وقت خیط ابیض از فجر، اگر این‌طور بود، در دوران امر بین اباحه و تحریم به‌واسطهٔ شبههٔ موضوعیه گرچه در اینجا جای استصحاب بقاء لیلیت است و لعلّ لِقائل أن یقول به احتیاط، بگوید که در اینجا جای استصحاب نیست، چون شبههٔ تحریمیه است، از باب غلبهٔ جانب تحریم بر جانب اباحه که مقتضای استصحاب لیلیت است، در اینجا کفّ نفس از اکل و شرب از باب احتیاط لازم است؛ مانند سایر موارد موضوعیه مثل مرأه‌ای که مشتبه است بین حلیت نکاح و حرمت نکاح، همان‌طور که در آنجا امر به وجوب به احتیاط داریم، اینجا هم همین است.

---

۱ سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۷.
ترجمه: «و بخورید و بیاشامید تا خط سفیدی روز از سیاهی شب در سپیده‌دم پدیدار گردد، پس از آن روزه را به پایان برسانید تا اول شب.» (محقق)

روایت احتیاط در ازدواج با زن مشکوک

در روایات داریم:

«سَأَلْتُهُ عَنِ المَرأةِ و لا أدری ما حالُها، أ یَتَزَوَّجُها الرَّجُلُ مُتعَةً؟ قالَ: "یَتَعَرَّضُ لَها فَإن أجابَتهُ إلَی الفُجورِ فَلا یَفعَل."[1]»

از حضرت سؤال می‌کند که: «نسبت به فلان زن شک دارم که آیا شوهر دارد یا ندارد و من از او طلب متعه می‌کنم.» حضرت می‌فرمایند که **[به او پیشنهاد زنا دهد؛ اگر قبول کرد، با او ازدواج نکند]**.

علیٰ‌أیّ‌حال وقتی که چنین شبهه‌ای برای شما پیدا می‌شود، یک مرأه جمیله‌ای هست و شما احتمال جدّی می‌دهید که این زن ذات بعل است، از آن‌طرف حلیت و استحباب نکاح و از این حرف‌ها هم هست که قطرة ماءٍ مِن غسل کذا یوازی عبادة الثقلین یا مثلاً حج و عمره و از این حرف‌ها! شما در اینجا چه می‌کنید؟! ما از شما سؤال می‌کنیم که در اینجا و در این موقعیت که شبهۀ جدی کونها ذات بعلٍ هست چه می‌کنید؟! ادلۀ احتیاط می‌گویند که: «در این مورد باید احتیاط کرد.» بعضی می‌گویند که ظاهر امر را باید گرفت و عدم تفحص و عدم تجسس و امثال‌ذلک هست؛ اما نه، در اینجا باید احتیاط کرد و مواجه با آن خطر نشد! اینجاست که ما می‌دانیم موارد اجرای اصول عملیه در کجاها هست؛ در این موارد مهم هست.

پرسش از سازگاری احتیاط با منع تجسس

تلمیذ: پس دراین‌صورت روایاتی که داریم نسبت به تحذیر از سؤال و تفتیش کردن که می‌گویند: **«نپرسید! برای چه می‌پرسید؟»** طرف صیغه کرده و آمده از امام سؤال کرده که: «من چنین کاری کرده‌ام و پرسیدم: "تو شوهر داری؟" گفت: "نه."» و بعد معلوم شد که شوهر دارد. حضرت گفتند: **«چرا سؤال کردی؟!»**[2]

استاد: آن بعد از عمل بود.

تلمیذ: یعنی همین‌قدر که ما بعد از عمل بتوانیم اثبات کنیم، بنا بر این فرمایش باید احتیاطی بشویم. پس ایشان قبل از عمل هم باید احتیاط می‌کرد.

استاد: بله!

تلمیذ: حالا احتیاط نکرد چه؟

تفاوت احتیاط پیش و پس از ازدواج

استاد: ببینید منظور امام علیه‌السّلام در اینجا این است که... همان‌طوری‌که ما موارد دیگری هم داریم؛ حالا این از احکام اجتهادی است که گاه‌گاهی این موارد متأسفانه پیدا می‌شود؛ مثلاً در مواردی که بین طرفین مانع از نکاح هست؛ مثلاً به‌واسطۀ عملی [بین شخصی و برادرزنش لواطی اتفاق افتاد، حتی در طفولیت، آن زن بر او حرام می‌شود][3] که بنا بر اینکه اینها جزء احکام وضعیه است و مرتب بر بلوغ و اینها نیست، یا فرض کنید رضاعی در سابق واقع شده است یا فرض کنید که مورد دیگری از این موارد هست که فقط صرف شبهه هست.

پرهیز از عقد دارای شبهه جدی

یک وقت قبل از عقد است؛ اگر بیایند بپرسند، آدم می‌گوید که: «نه آقا، اصلاً تا شبهه دارید، دنبال این عقد نروید.» چرا؟ به‌جهت اینکه چون هنوز عقد واقع نشده است، لعلّ ولو ده یا پنج درصد

---

۱ *الکافی*، ج ۵، ص ۴۵۴.
۲ *تهذیب الأحکام*، ج ۷، ص ۲۵۳.
۳ *الکافی*، ج ۵، ص ۴۱۷.

بعد از ازدواج و بعد از عروسی و بعد از اولاددار شدن به‌خاطر یک قضیهٔ خارجیه و واقعهٔ خارجیه ینکشف هذا الأمر؛ آن‌وقت چه باید بکنند؟ باید از هم جدا بشوند؛ برای لحاظ مسئلهٔ خطیر و مسئلهٔ اهم مِن بدایةِ الأمر لابدّ لِلانسان أن یمنعهما عنِ الازدواج!

حالا اگر آمدند ازدواج کردند؛ یعنی این عقد انجام شد. وقتی که انجام شد، اگر چنین شبهه‌ای من‌باب‌مثال پیدا شد، می‌گویند که: «این عقد واقع شد و دیگر اصلاً دنبالش نرو!» مورد فرق می‌کند. خیلی موارد اتفاق افتاده که مثلاً شخصی سراغ انسان می‌آید و سؤال می‌کند که: «آقا، من با فلانی ازدواج بکنم یا نکنم؟» انسان لحاظ می‌کند می‌بیند با توجه به شرایط داخلی و زوجه و فلان و این حرف‌ها، اگر بخواهد ازدواج بکند یصیر فتنةً فی الاوضاع، می‌گوید: «نه آقا، اصلاً چه کار داری؟ رها کن!» چرا موجب فتنه، آشوب، تشویش، اضطراب و اینها بشود؟!

محدودیت توصیه مجتهد به طلاق

یک‌وقتی طرف می‌آید و این ازدواج را انجام می‌دهد و عقد دائم هم می‌کند، حالا که عقد دائم کرد، ما نمی‌توانیم بگوییم که: «طلاق بده!» روی چه حسابی بگوییم که طلاق بده؟! حالا که این عقد انجام شده، ما نمی‌توانیم پیشنهاد کنیم که این را طلاق بده. می‌خواهم بگویم که امام علیه‌السّلام نمی‌خواهد او را اجبار کند؛ بلکه حضرت می‌خواهد این را بگوید: «وقتی که حالا این عقد واقع شده است، پیشنهاد طلاق از ناحیهٔ ما دیگر صحیح نیست.» اگر خودشان می‌خواهند بروند طلاق بدهند، بروند طلاق بدهند؛ اوضاعشان به‌هم می‌ریزد؛ وضعشان به‌کلی اختلاط پیدا می‌کند و... ولی یک مجتهد نمی‌تواند آنها را توصیه به امر افتراق و طلاق بکند! اگر خودشان انجام می‌دهند مسئلهٔ دیگری است؛ انسان نمی‌تواند پیشنهاد بدهد!

وظیفه مجتهد در تشخیص پیامد ازدواج

ولی قبل از ازدواج اگر سراغ یک مجتهد بیایند و بپرسند که: «آقا، ما ازدواج بکنیم؟» وظیفهٔ مجتهد این نیست که بگوید: «ازدواج اشکال ندارد.» می‌گوید: «آقا، ازدواج نکن! تو که می‌دانی وضع زنت این‌طور است، تو که می‌دانی وضع داخلی این است، مگر دیوانه هستی بروی با او ازدواج کنی؟! مگر عقل کم داری؟!» مجتهد نمی‌تواند در اینجا او را امر به این کار کند و بگوید که: «نکاح برای همه مباح است و حکم اوّلی آن جواز است و در قرآن هم تأکید شده است!» وظیفهٔ مجتهد این است که فقط حکم را بگوید و دیگر کاری به این نداشته باشد که موضوع داخل در تحت چه عنوانی است، این صحیح نیست.

... اجبار بر مکلف و تحمیل مکلف و القاء مکلف در مهلکه وظیفهٔ ما نیست. بله، به قول معروف می‌گویند که: «دروغ حرام است؛ ولی راست که واجب نیست!» انسان بعضی از چیزها را به مردم نمی‌تواند بگوید؛ چون مورد سوءاستفاده واقع می‌شود. ما اینها را بالأخره از روایات می‌فهمیم و این‌طور نیست که از پیش خودمان دربیاوریم.

با توجه به تأکیدی که ائمه علیهم‌السّلام روی مسئلهٔ ازدواج و این مسائل دارند و مثلاً اولادی که به‌هم می‌آید و مسائلی که به‌هم می‌آید و مفاسدی که بعداً ممکن است انجام بشود، چطور ممکن است امام علیه‌السّلام بگوید: «با وجود اینکه الآن شما شک دارید، [ازدواج کنید]»؟!

تفاوت شک بدوی با احتمال جدی

یک‌وقت شک، شک بدوی است؛ مثلاً انسان نسبت به هر کسی شک می‌کند؛ هر زن بیست‌ساله‌ای انسان نسبت به او شک می‌کند که آیا ذات بعل هست یا نه؟ این شک، شک بدوی است. یک‌وقتی نه؛ مورد شک، شک جدّی است؛ مثلاً زنی هست که مرد می‌داند ذات بعل بوده و الآن شک دارد که آیا بعل او را طلاق داد یا نداد؟ زن می‌گوید که: «من را طلاق داده است.» اینجا جای این سؤال و این مسائل و اینها هست؛ نه‌اینکه با شک ابتدائی باشد که شما هر زنی را داخل خیابان پیدا بکنید، احتمال می‌دهید این ذات بعل باشد دیگر؛ این احتمال هست. اگر شک، شک جدّی باشد، امام در اینجا می‌فرمایند

که:

«باید او را دعوت به فجور بکنی و اگر اجابت کرد، [با او ازدواج نکن].»

دلالت آیه روزه بر نفی احتیاط در شبهه تحریمی

در مورد آیه الآن شبهۀ تحریمیه است؛ یعنی شرب بعد از فجر حرام است مثل خمر. در اینجا مقتضای نظر قائلین به احتیاط این است که احتیاط جدّی است که آیا این حرام است یا حرام نیست؟ در اینجا جا دارد که بگوییم: «قائل به احتیاط باید شد؛ مثل اخباریین که قطعاً قائل به احتیاط در شبهات تحریمیه هستند و فقط در شبهات وجوبیه و موضوعیه است که آنها با اصولیین در عدم الزام بر احتیاط متفق هستند.» ولی آیه صراحت دارد و بهخصوص در آن تصریح هست بر اینکه ولو شبهه، شبهۀ تحریمیه است، لا یجب الاحتیاط حتی یتبیّن؛ تا اینکه کاملاً قضیه برای شما روشن بشود.

تعمیم برائت با تنقیح مناط

پس قبل از تبیّن ولو اینکه شبهه، شبهۀ تحریمیه است، آیه در اینجا تصریح بر عدم [احتیاط] دارد و به تنقیح مناط می‌توانیم در اینجا بگوییم که آیه اختصاص به خود این مورد ندارد! افطار در ماه رمضان علاوۀ حرمت، موجب کفاره و یا صوم ستین یوماً و اطعام ستین مسکیناً است؛ دیگر در آن مواردی که شبهه، شبهۀ تحریمیه است، به طریق اولیٰ ما اثبات عدم کفّ و عدم احتیاط را در آنجا می‌کنیم.

اشکال اختصاص آیه به شبهه موضوعی

تلمیذ: ممکن است که اصلاً به خصوصه در آیۀ خیط الأسود، تبیّنی در آن نباشد.

استاد: بنده هم همین را می‌گویم؛ ببینید بحث ما راجع به عدم الحکم است. حالا این عدم الحکم و عدم العلم یا به‌واسطۀ شبهۀ موضوعیه یا به‌واسطۀ عدم الدلیل، فقدان نص، اجمال نص و یا تعارض نص است و در هرکدام از این موارد عدم الحکم در اینجا موجود است و در هرکدام از این موارد فرقی بین شبهۀ وجوبیه و شبهۀ تحریمیه نیست؛ منظور این است که حکم در اینجا برای مکلف تبیین نشده است و در چنین موقعیتی بحث هست که با وجود عدم تبیّن حکم یا به‌واسطۀ فقدان نص، اجمال نص یا تعارض نص، آیا مورد، مورد احتیاط است یا مورد مورد برائت است؟! ما در اینجا می‌گوییم که در این مورد آیه صراحت دارد که با عدم تبیّن، مورد مورد احتیاط نیست! در وقتی حکم ملزم است که حکم مبیّن باشد و شارع علم مکلف نسبت به حکم را در اینجا لحاظ کرده باشد.

بررسی موضوع شک در طلوع فجر

تلمیذ: حکم مبرهن است و شبهه در اینجا شبهۀ موضوعیه است؛ یعنی مکلف الآن نمی‌داند که خیط ابیض مشخص شده یا نه، شبهۀ موضوعیه تحریمیه است، نه شبهۀ...؟

استاد: باشد! مقتضای احتیاط این است که در شبهۀ تحریمیه احتیاط کند.

تلمیذ: در موضوعیه که مشکلی نیست!

استاد: نه، در موضوعیه هم فرقی نمی‌کند؛ عرض کردم که در شبهۀ موضوعیۀ وجوبیه، اخباریین با ما در این مسئله شریک هستند؛ اما در شبهات تحریمیه چه حکمیه باشد و چه موضوعیه باشد اخباریین هم قائل به احتیاط هستند.

ملاک تبیین حکم در جواز خوردن و آشامیدن

برای ما چه فرقی می‌کند؟ اصلاً ما کاری با اخباریین نداریم؛ ما نه به اخباریین کار داریم و نه به اصولیین و فرض می‌کنیم که هیچ‌کدام از طائفتین موجود نیستند. ما از آیۀ شریفه در شبهات تحریمیه، یعنی در آنجایی که حکم برای ما مشخص نیست: إباحةُ الأکل أو الشرب أو حرمة الأکل و الشرب، در این مورد که الآن شبهه، شبهۀ تحریمیه است، سواءٌ کان موضوعیةً أو لَم یکن موضوعیه (ما در برائت که نمی‌آییم تقسیم کنیم) در آن موردی که برای ما حکم وجود ندارد، آیه در اینجا حرمت را بر صورت

تبیین و بر صورت تبیّن معلق کرده است، نه بر صورت شک و نه بر احتیاط!
آیهٔ شریفه در اینجا گفته است: «وقتی شرب اکل حرام است که در آنجا خیط ابیض از خیط اسود برای شما مبیّن شود.» و قبل از تبیّن، این شبههٔ تحریمیه است و لا یجب علیک الاحتیاط بل یجوز علیک الأکل، آیه تصریح کرده است. مثل اینکه شارع در اینجا می‌گوید: « مگر این مشتبه الحکم نیست؟ این إناء مشتبه الحکم را تا وقتی که خصوصیت این ماء که در تحت چه عنوانی است، مبیّن نشد، یباحُ شربه.»

تلمیذ: پس در واقع به شبههٔ موضوعیه اختصاص دارد؛ یعنی استفاده‌ای که از آیه می‌کنیم، در جواز برائت است و فقط در شبهات موضوعیه می‌توانیم از آن استفاده کنیم؛ شبهات حکمیه...

شمول آیه نسبت به همه موارد حکم نامعلوم

استاد: ببینید ما در اینجا می‌گوییم که آیه در شبههٔ موضوعیه آمده است؛ اما منظور از آیه در اینجا این نیست که چون شبهه، شبههٔ موضوعیه است در اینجا عدم تبیّن است. نه‌خیر! آیه در اینجا نیامده بگوید که شبههٔ موضوعیه است یا شبههٔ حکمیه است و حالا شبههٔ حکمیه‌اش به‌خاطر فقدان دلیل است و... اینها را که از آیه نمی‌فهمیم! آیه گفته است که: «هنوز حکم تحریمی برای تو روشن نشده است و می‌توانی بخوری.» حالا به‌خاطر هر علتی می‌خواهد باشد، حالا یا به‌خاطر شبههٔ موضوعیه است یا هر چیز دیگر.

بی‌اثری منشأ عدم تبیین در برائت

آیه می‌گوید: «منظور من تبیّن است و این مبیّن شدن چه فرقی می‌کند بین شبههٔ موضوعیه یا شبههٔ تحریمیه؟! در هر دوی اینها حکم برای ما مبیّن نیست. حالا منشأ این عدم تبیّن، یا شبههٔ موضوعیه است یا شبههٔ حکمیه است؛ ولی درهرصورت حکم برای ما مبیّن نیست و این منظور من است.»

مبین بودن حکم به عنوان شرط الزام

نه‌اینکه آیه در اینجا در مورد شبههٔ موضوعیه آمده است؛ آیه در اینجا حلیت و جواز را معلق بر تبیّن کرده است و گفته است: «وقتی حکم ملزم است که آن حکم مبیّن باشد!» خب حکم در شبهات حکمیه برای ما مبیّن است؟! مبیّن نیست! منظور این است که از لفظ تبیّن در اینجا می‌خواهیم استفاده کنیم و کاری به شبههٔ موضوعیه نداریم که آیه در مورد شبههٔ موضوعیه باشد یا هر چیز دیگر. آیه می‌گوید: «أنتم فی مندوحةٍ ما لم یبیّن لَکمُ الحکم.» حالا این مورد به‌خصوص شبههٔ موضوعیه است؛ ولی این‌طور نیست که چون شبههٔ موضوعیه است آیه در اینجا آمده است!

نقد محدود کردن برائت با تقسیم شبهات

آیه که نمی‌گوید: «من در شبههٔ موضوعیه قائل به جواز هستم و در شبههٔ تحریمیه قائل به جواز نیستم.» ما چنین چیزی نداریم. آیه می‌آید حکم مکلف را بیان می‌کند. ما آخوندها آمدیم شبههٔ حکمیه و موضوعیه و این حرف‌ها را جعل کردیم! خدا که آخوند نیست که بیاید این چیزها را دربیاورد! نه بابا، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اینها هم آمدند راحت کردند؛ ولی ما آمدیم مدام قضیه را سخت کردیم و شبهه را موضوعیه کردیم و وجوبیه و ثبوتیه کردیم و تحریمیه کردیم و بعد رفتیم سراغ حکمیه و اجمال نص و فقدان نص و بعد هم تعارض نص و اینها را اضافه کردیم؛ هرکدام اینها را سه تا کردیم و دوازده تا کردیم و... دوازده مورد برای برائت در ***رسائل*** آوردیم؛ از این حرف‌هایی که نه خدا گفته و نه پیغمبر هم این حرف‌ها را برای یک مشت عوام و عرب به این کیفیت بگوید، ما آمدیم کار را سخت و مشکل کردیم!
آیه در مورد اینجا می‌گوید: «مورد برای شما مجهول الحکم و مشکوک الحکم است؛ جواز الأکل و عدم جواز الأکل.» در مورد جواز اکل و عدم جواز اکل أنتم فی مندوحةٍ حتّی یتبیّن لکم الأمر. آیه این را می‌خواهد بگوید.

اللهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد